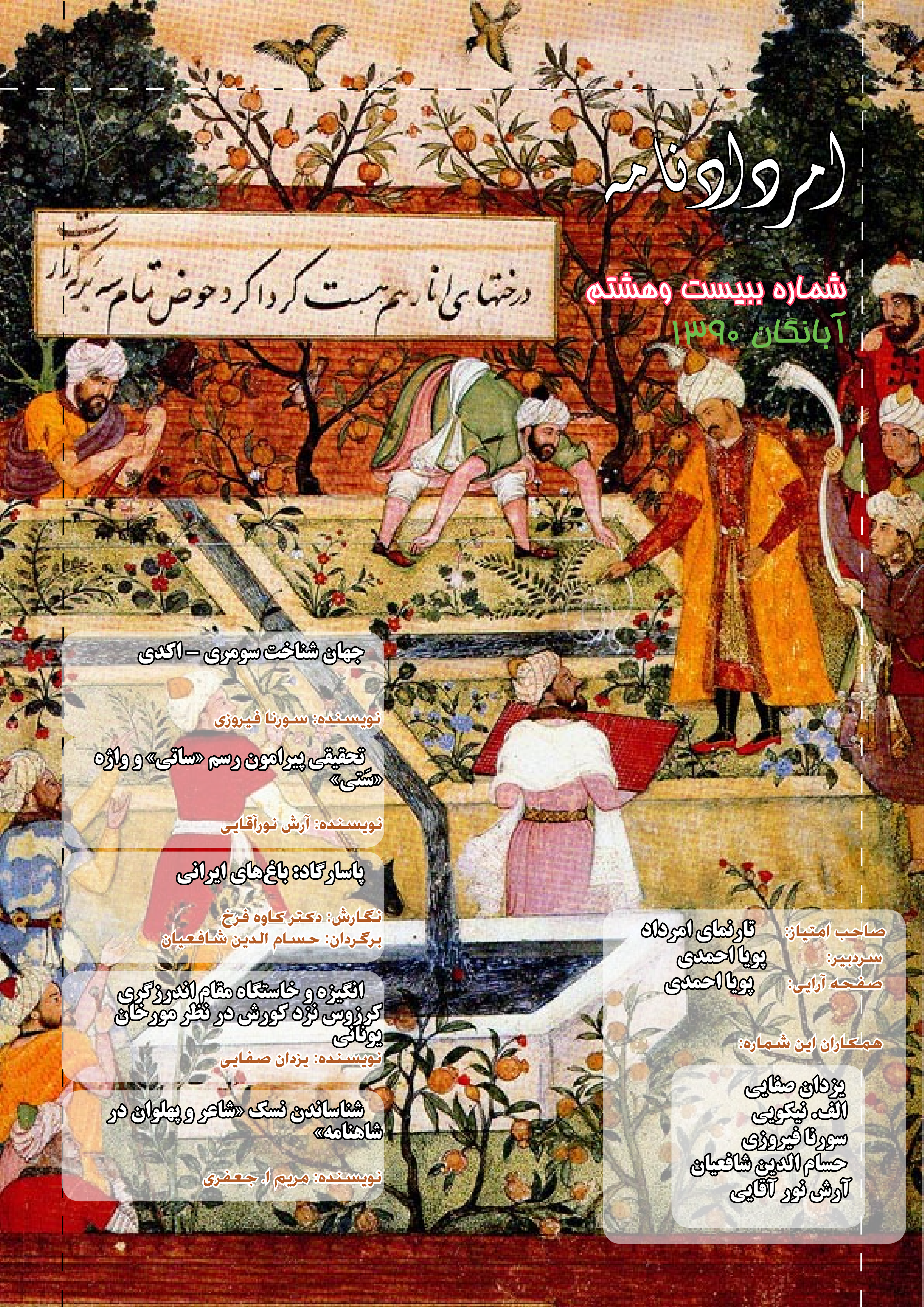

امردادنامه

شماره بیست و هشتم

آبانگان ۱۳۹۰

جهان شناخت سومری – اکدی

نویسنده: سورنا فیروزی

تحقیقی پیرامون رسم «ساتی» و واژه «سَتی»

نویسنده: آرش نورآقایی

پاسارگاد: باغ‌های ایرانی

نگارش: دکتر کاوه فرخ

برگردان: حسام الدین شافعیان

انگیزه و خاستگاه مقام اندرزگری کرزوس نزد کورش در نظر مورخان یونانی

نویسنده: یزدان صفایی

شناساندن نسک «شاعر و پهلوان در شاهنامه»

نویسنده: مریم ا. جعفری

صاحب امتیاز: تارنمای امرداد

سردبیر: پویا احمدی

صفحه آرایی: پویا احمدی

همکاران این شماره:

یزدان صفایی

الف. نیکویی

سورنا فیروزی

حسام الدین شافعیان

آرش نور آقایی

جهان شناخت سومری – اکدی

نویسنده: سورنا فیروزی

شناخت سرزمین‌های عهد کهن در بررسی هویت تمدن‌های باستانی به هنگامه‌ای خاص، بسیار اهمیت دارد. زیرا می‌توان از این راه، پیشینه ملت‌ها و ارتباطات آنان با یکدیگر را در مناطق گوناگون، ارزیابی نمود. از این رو، در این نگاشته، ما به دور از هر گونه صدور قانون و قطعیت موضوعی، به بررسی بوم نگاری (جغرافیا) سیاسی از نظر سومریان و همسایه شمالی آن، اکّد می‌پردازیم.

جایگاه سومر: سومر سرزمینی بوده است در جنوب می‌انرودان، ابتدا مجموعه‌ای از چند «دولت – شهر» بود که به اقرار یک شاعر سومری (۱)، سپس‌ها توسط «مِش اَنِ پَدَ»، نخستین فرمانروا از دودمان یکم اور (سده بیست و هفتم تا بیست و ششم پیش از میلاد) به سیمای یک کشور یکپارچه با هویتی واحد به نام سومر در آمد. «ساموئل نوآ کریمر»، سومرشناس بزرگ سده بیستم، پیشگامان فرهنگی این مردمان را ایرانی دانسته است. (۲) ایرانیانی که با سامیان آمیخته شدند و تمدنی را به شیوه کشاورزی (ایرانی) – جنگاوری (سامی) پدید آوردند که همان دوره عبید را می‌نمایاند. آنچه در اینجا دارای اهمیت است، کشورها و هویت‌های پیرامونی سرزمین سومر است.

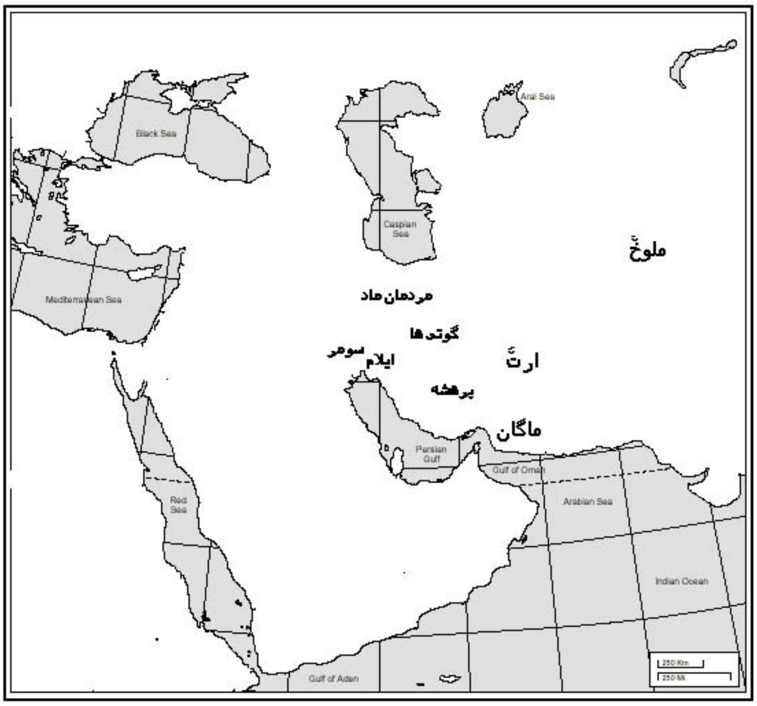

غرب سومر: در غرب سومر، قبایل بدوی کوچ نشین از تبار سامی زندگی می‌کردند که سپس‌ها با درونش به شمال می‌انرودان، نیروی آگاده (اکّد) را پدید آوردند.
این موضوع نیز طبیعی است، زیرا خاستگاه سامیان در جنوب می‌انرودان یعنی شبه جزیره عربستان بوده است.

خاور سومر: در خاور سومر که سرزمین‌های فلات ایران است، دستکم چهار شهری‌گری، و چند گروه نام برده شده، شهریگری‌ها عبارت‌اند از: مِلوخّ، ماگان، ارَتّ، مرهشه یا پرهشه و ایلام. مهم‌ترین این گروه‌ها نیز «گوتی‌ها» می‌باشند که با تصرف اوروک، لاگاش و دیگر شهرهای سومری و نیز براندازی فرمانروایی آگاده، بخش مهمی از تاریخ می‌انرودان را رقم زدند.

الف) سرزمین ملوخّ: این سرزمین، جایگاه متمدنی بوده است که سومریان، سنگ لاجورد خود را از آن فراهم می‌نمودند. امروزه می‌دانیم، که این سنگ در منطقه مورد دسترسی سومریان در خاور خود، (که بارها به خاوری بودن سوی ملوخّ نیز اشاره شده) تنها در دو نقطه یافت می‌شود: حوزه «کویته» در پاکستان کنونی و «بدخشان» در شمال افغانستان. (۳)
پیرامون هویت و جایگاه ملوخّ، یک دیدگاه این است که این سرزمین عمان، تمدن دره رود سند بوده که «دراویدی‌ها» آن را در هزاره سوم و چهارم پیش از میلاد پدید آورده بودند. (۴) یکی از پایه‌های این دیدگاه، وجود واژه «مِلک‌ها» در سانسکریت آریاییان هند می‌باشد که به معنای بیگانه بوده و عموما آن را به دراویدی‌های هندوستان اطلاق می‌نمودند. به این گونه انگارشی پدید می‌آید که طی آن، سومر با تمدن دره رود سند ارتباط داشته است. اما جایگاه دوم را نیز نباید فراموش کنیم. سرزمین بدخشان که در نزدیک بلخ و تمدن دیرین آن (دستکم تختگاه ایران کیانی از زمان فرمانروایی لهراسپ تا پایان فرمانروایی گشتاسپ) واقع است نیز دربردارنده سنگ لاجورد می‌بوده. از این رو و با توجه دیرینگی استنادی کهن‌تر بلخ و تمدن آن، و نیز نظر به نزدیکی دو واژه «ملوخّ» و «بلخ» به یکدیگر، این احتمال نیز وجود دارد که این ارتباط، پیوندی تجاری در هزاره سوم پیش از میلاد بوده میان بلخ (از سرزمین‌های ایرانی نشین و پایتخت ایران به دوران لهراسپ و گشتاسپ در هزاره هفتم پیش از میلاد) و دولت سومر در می‌انرودان. و اگر این گفتار داریوش یکم پیرامون آورده شدن سنگ لاجورد کاخ شوش از سُگد (منطقه‌ای بسیار نزدیک‌تر به بلخ و بدخشان تا رود سند) را نیز در نظر بگیریم، پنداشت دوم استوارتر می‌گردد.

ب) اَرَتّ: طبق متن نامداری موسوم به «اِنمِرکار و فرمانروای اَرَتّ»، این دولت در سوی خاوری شهر اوروک، و در پس شهرهای سوسین (شوش)، انشان و رشته کوه‌های بُلند خاوری (زاگرس) جای داشته؛ به دیگر سخن سرزمینی که در سوی خاوری منطقه پارس باید جای داشته باشد؛ خاور پارس، کرمان یا زابلستان (سیستان سپسین).
حضور چهار نقطه متمدنانه در کرمان (شهداد، تپه ابلیس، تپه یحیی با خط و جیرفت با خط) اولیت انگاره‌پردازی را به کرمان می‌دهد.
سرزمینی در نزدیکی پارس و جایگاهی پارسی نشین. حال، هویت اَرَتّ را کنکاش کنیم. هرودوت در کتاب هفتم خود، بند ۶۱، نگاشته است که نام کهن پارسیان نزد خود و همسایگانشان (تیره‌های دیگر آریایی و شاید می‌انرودانی‌ها؟)، «آرتائی» بوده است. نامی که به نام دولت-شهر کهن اَرَتّ، نام برده شده از سوی سومریان (در نبشته مشهور

به انمرکار و فرمانروای ارَتّ) بسیار نزدیک است. اَرَتّ، دستکم دولت - شهری بوده است که برای رسیدن به آن، پیک شهر اونوگ (اوروک)، در حدود ۲۶۰۰پ. م ناچار شد تا از زنجیره کوه‌های بلندی عبور کند. چنان که گفتیم، با توجه به توصیفات بوم نگارانه (جغرافیایی) و جهت حرکت (از اونوگ به شوش و از شوش به انشان) که سوی خاور یعنی فلات ایران است، شهر اَرَتّ در سرزمین پارس و یا خاور آن (کرمان و زابلستان) واقع می‌گردد. به این گونه و با احتمالی خوشبینانه، می‌توان رای بر آن داد که ساکنان اَرَتّ، ممکن است پارسیان کهن (دستکم شاخه‌ای خاوری از آن) بوده باشند، تمدن آن یک تمدن ایرانی بوده و خویشاوندی نام شهر نیز، در ردیف واژگانی چون راتا اوستایی و اَرتَ پارسی به شمار می‌آمد. پیش از این، دکتر جهانشاه درخشانی، پژوهشگر ایرانی نیز، به شباهت نام کهن پارسیان با نام اَرَتّ پی برده بود.

همچنین در متون کلاسیک ایرانی، گزارشی از یک تمدن کهن در حوالی سیستان و کرمان وجود دارد که پیش از دوره پارسیان هخامنشی برپا بوده و با تمدن هند (آنچه با عنوان تمدن دراویدی‌ها می‌شناسیم) درگیری داشته است: (۵)

«نخستین پادشاه ایشان، مردی به نام شوسان بود و در تاریخ سریانیان و بطیان او اول کس بود که تاج به سر نهاد... و مدت ملکش شانزده سال بود... پس از او فرزندش بنام بربر.... پس از آن سماسیر... پس از او اهریمون ده سال شاه بود و حدود شهرها و ولایت‌ها معین کرد و در کار استواری ملک و آبادی سرزمین خویش بکوشید و چون کارش استقرار یافت و ملکش بنظم آمد، یکی از ملوک هند، از قدرت و بسط عمران ملوک سریانیان و اینکه در طلب ممالک دیگرند، خبر یافت و این شاه هندی بر همه ممالک هندوستان که اطراف وی بود، تسلط داشت و همه مطیع قدرت و در حوزه نفوذ او بودند. گویند ملک او در حدود سند و هند بود، پس به جانب دیار بست و غزنین و لعس و دیار داور شتافت که بر ساحل نهر هیرمند است و هیرمند رود سیستان است.... این پادشاه هندی را زنبیل می‌گفتند و تا کنون یعنی سال سیصد و سی و دو، هر پادشاهی حکومت این دیار هند را داشته، به این اسم نامیده شده است و میان هندوان و ملوک سریانیان مدت یکسال جنگ‌های بزرگ بود و پادشاه سریانیان کشته شد و شاه هند آن ناحیه را مطیع کرد و هرچه آنجا بود به تصرف آورد و یکی از ملوک عرب سوی او شتافت و از میانش برداشت و عراق را به قلمرو خود برد و ملک سریانیان را تجدید کرد که یکی از خودشان را که فرزند شاه مقتول بود و تس‌تر نام داشت، به پادشاهی برداشتند و مدت ملکش تا هنگام مرگ هشت سال بود.»

بدون در نظر گرفتن نام های اشخاص و مناطق - که به طور معمول، در گزارش های غیر مستقیم، با شرایط روزگار نویسنده هماهنگی و سازگاری دارند تا حالات واقعی آن ها - آنچه از سند بالا برمی آید این است که حاکمیتی به مرکزیت ناحیه سند با یک فرمانروایی در فلات ایران به نبرد پرداخته که این درگیری، در حدود نواحی شمال خاوری سیستان رخ داده است. چنان که خواندیم، نتیجه این نبرد، به سود فرمانروای سند بوده است، رخدادی که می تواند ریشه و هویت تمدن های درگیر در شهر سوخته و چگونگی نابودی این سرزمین را برای ما روشن سازد. در ادامه نیز سخن از درگیری فرمانروای پیروزمند سندی با حاکمیتی در میانرودان به میان آورده شده که با پیروزی نیروی میانرودانی، اشغالگران سندی از خاک حاکمیت فلات ایران برون رانده شدند (سازگار با یورش های میانرودانی ها به تمدن اَرَتّ) و شخصی از دودمان فلات، قدرت سیاسی را به آن سرزمین بازگردانده است.

نکته قابل توجه دیگر در این گزارش، معرفی شناسه تباری دارندگان تمدن فلات در دوره مورد گفتگو است: سریانیان. گروهی که در کتاب «الفهرست» اثر ابن ندیم، دسته ای از ایرانیان خوانده شده اند.(۶)

پ) ماگان : سرزمین «سپسین»، سرزمین، ماگان است. این نام نیز به نام «مَکَ» یا «مَچِیَ» پارسی هخامنشی بسیار نزدیک است و طی پژوهش های مرکز مطالعات علمی فرانسه، برپایه گزارش های باستانی استخراج مس از این شهر، حدود این سرزمین همان حدود سرزمین مکَ در دوران هخامنشی (جنوب کرمان و عمان امروزین) می باشد. (۷)

د) پَرهَشه، مَرهَشه یا وَرهَشه:
سرزمینی کوهستانی واقع در خاور ایلام و جنوب «گوتی» بوده است. به گوتیان در بخش سپسین نگاشته بررسی خواهیم پرداخت، در اینجا تنها یادآور شویم که آن ها ساکنان کوه های زاگرس در نواحی فارس تا چهار محال و بختیاری کنونی بوده اند. مختصاتی که از جایگاه «پَرهشه» به دست می آید، دقیقا سرزمین پارس است. و جالب است بدانیم که لفظ ایلامی «پارس» در سنگ نبشته بیستون، پَرشین (پرسین) درج گشته است. بایسته به یادآوری است که نشان آوایی ثبت شده برای «پ» در پرهشه، به دو حالت دیگر «م» و «و» نیز خوانده می شود و از این رو، برخی، علاقه داشته اند تا به جای لفظ پرهشه، از خوانش های «مرهشه» و «ورهشه» استفاده کنند، اما جایگاه بوم نگاری سرزمین و شاهدهای واژگانی ایلامی و پارسی، آشکارا آوای درست نام را نشان می دهند.

با استناد به دیگر مدارک چون حضور پارسیان در هزاره سوم پیش از میلاد در منطقه پارس (ائوسبیوس و دیودور)، مسئله «اَرَتّ ئی های» احتمالا «پارسی» و گزارش های مورخان پهلوی و اسلامی مبنی بر حضور ایرانیان از دیرباز در این سرزمین، و اشارات مکرر یونانیان پیرامون زمانه زیست «زرتشت سپیتمان» در هزاره هفتم پیش از میلاد (زایش وی ۶۱۸۳پ.م) ، می توان در اینجا نیز این احتمال را در نظر گرفت که پرهشه، لفظ سومری پارس به آن دوران بوده است. سرزمینی که معمولا متحد و یار ایلامیان (خوزیان باستان، شاهان انشان و سیماش و شوش) به شمار می آمده و سرانجام، در پی نبرد میان کاسی های جنوب میانرودان و ایلامیان، توسط سپاهیان «کوریگالزو» دوم ، (۱۳۰۸-۱۳۳۲ پ.م) فرمانروای کاسی، تمدن آن از میان رفته است.

گوتیان: مردمانی بودند که از مرکز فلات ایران و از نواحی زاگرس مرکزی به سوی جنوب میان رودان یورش بردند و در سال ۲۱۴۴پ.م، «اوروک» را متصرف شدند. «اریدوپیزیر» ، فاتح گوتیایی، برخاسته از زاگرس ایران، بنیان گذار دوره ای گشت که از آن به عنوان «هنگامه استیلای گوتیان بر سومر و اکد» یاد می شود. در سال ۲۰۸۴ پ.م، گوتی ها فرمانروایی اکد را نیز از میان بردند و این سرآغاز چیرگی گوتی ها بر بخش بزرگی از میانرودان گشت.

چنانچه پیشتر اشاره شد دو پژوهشگر به نام های «گمکرلیدزه» و «ایفانف» برپایه بررسی های زبان شناختی بیان داشته اند که زبان گوتی ها به زبان «تُخاری» (از زبان های آریایی ایرانی) بسیار نزدیک است.(۸) از سوی دیگر، نام فرجامین فرمانروای آن ها، «تیریگان» بسیار به یکی از نام های ایرانی شناخته شده، «تیگران» شباهت دارد.

همچنین، خاستگاه این مردمان نیز سرزمین ایران به شمار می آید. چنانچه دیده شده است، اگر این خاستگاه عربستان بود و یا زبانشان با زبان اکدی ها خویشاوندی داشت، قطعا آن ها را سامی می خواندند و اگر از یونان برخاسته بودند، یونانی و هلنی تلقی می شدند، از همین رو چرا نباید آنان را ایرانی بخوانیم؟ این گفتار، هم دلایل زبانشناختی خود را دارد و هم نزدیکی اسامی و نیز خاستگاهی منطقی برای اندیشه یاد شده را شامل می شود.
در یک نگاه، جدای از این که سومریان از چه تباری بوده اند، به نظر می آید که همسایگان خاوری آن ها، از همان هزاره های سوم و چهارم پیش از میلاد، ایرانیان و آریایی ها آن هم به صورت متمدن گزارش شده اند. مسئله ای که همچنان نیاز به پیگیری و پژوهشی دقیق تر دارد.

پی نوشت‌ها:

۱- علمیه چیع، معزز، لودینگرای سومری، ترجمه سوزان حبیب، تهران، ۱۳۸۳، نشر کاروان، چاپ اول، رویه ۱۰۲
۲- کریمر، ساموئل نوآ، الواح سومری، ترجمه داوود رسایی، تهران، ۱۳۸۵، نشر علمی و فرهنگی، چاپ سوم، رویه ۱۸۸-۱۹۱
۳- عبدی، کامیار، دیلمون، مکن، ملوخّ، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۵، شماره ۲، رویه۳۵
۴- همان، رویه‌های ۳۵ و ۳۶
Parpola، A. a. P.، S (۱۹۷۵). On the relationship of the Sumerian toponym Meluhha and Sanskrit mleccha. Studia Orientalia، Helsinki.

۵- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳۶۵، تهران، نشر علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ج۱، رویه‌های ۲۰۳، ۲۰۶ و ۲۰۷
۶- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، ۱۳۸۱، تهران، نشر اساتیر، چاپ اول، رویه ۲۲
۷- ن. ک به پیوست‌های شماره ۵۵-۵۷ عبدی، همان، رویه ۳۳
۸- Gamkrelidze T.، I.، Viacheslav (۱۹۸۹). «The first Indo-Europeans in the arena of history: prototohary in the Near East.» Journal of Ancient History.

برابرهای پارسی

کاری از الف. نیگویی

ارتعاش: لرزه، لرزش،جنبیدن، تکان
ارتفاع: بلندی، بلندا، افراز، استیغ، فراز
ارتفاع سنج: فرازسنج
ارتفاع گرفتن: بلندایابی، بلنداگرفتن
ارتفاع نقطه از سطح: برز
ارتفاع یاب: فرازیاب
ارتفاع گرفتن: اوگ گیری، بالارفتن
ارتقا: پیش رفتن، بلندی یافتن، برکشیدن بالیدن، پایه دادن
ارتقایافتن: برتری یافتن ، پایه یافتن
ارتیاب: گمان کردن
ارتکاب: گناه، آلودگی، بزهکاری
ارتکاب اعمال شیطانی: دیوی کردن
ارتکاب جرم: بزهگری، گناه آلودگی
ارث: بازمانده، وامانده، مرده ریگ، رخن
ارجاع: واگشت، برگشت دادن، پس فرستادن، بازگرداندن، واگذارکردن
ارجاع کار: سپردن کار
ارجح: بهتر، برتر، سزاوارتر
ارحام: خویشان، کسان، پیوستگان
ارحم: مهربان تر، بسیارمهربان

تحقیقی پیرامون رسم «ساتی» و واژه «سَتی»

نویسنده: آرش نورآقایی

در هند باستان، زن پس از مرگ شوهرش خود را می‌سوزاند (یا او را می‌سوزانیدند)، به این رسم «ساتی» گفته می‌شد. در هند باستان این رسم به عنوان یک وظیفه، اهمیت فرهنگی و مذهبی بسیاری داشت و نشانه وفاداری زن به شوهر تلقی می‌شد. هر چند این رسم بیش‌تر به صورت داوطلبانه انجام می‌گرفت، اما فشارهای خانوادگی و اجتماعی، زن را به شرکت در این مراسم وامی‌داشت. رسم ساتی هم در بین زنان عادی و هم در بین زنان اشراف رایج بود.
سال‌ها بعد با به قدرت رسیدن فرمان‌روایان مسلمان در هند ساتی نمادین به وجود آمد که در این مراسم زن بیوه در کنار شوهر مرده خود زانو می‌زد و کلماتی را که نشانه وفاداری اوست بر زبان می‌آورد؛ بدون این که مجبور به سوزانیدن خود باشد.
رسم باستانی که براساس آن زن بیوه خود را به داخل آتش مراسم تدفین همسرش می‌انداخت تا همراه او سوزانده شود، برای نخستین بار در سال ۱۸۲۹ از سوی حکمران‌های استعماری بریتانیا ممنوع شد. این قانون در سال ۱۹۸۷ تقویت شد اما گاهی نمونه‌های نادری از آن هنوز هم در بخش‌هایی از هندوستان مشاهده می‌شود.

جوزف کمبل عقیده دارد: آیین ساتی در مصر و چین باستان هم وجود داشته است. حتی در اروپای سال‌های دور هم شواهدی از آن به چشم می‌خورد. ویل دورانت هم معتقد است که: رسم به آتش افکندن زنان شوی مرده بر تل آتش شوهران (ساتی) از بیرون به هند آمد.
«هرودوت» آن را رسم سکاهای باستانی و تراکیایی‌ها می‌داند؛ اگر قولش را باور کنیم، همسران مرد تراکیایی برای آن‌که افتخار کشته شدن بر گور شوهر نصیبشان شود با یکدیگر نزاع می‌کردند. شاید این آیین از رسم اولیه دیگری که در سراسر جهان رواج داشت گرفته شده باشد، و آن این‌که یک یا چند تن از همسران یا صیغه‌های امیری یا مرد توانگری را، همراه با بردگان و سایر مال و منالش، با او قربانی می‌کردند، تا در آن سو [جهان دیگر] از او نگهداری کنند. «اثروه-ودا» آن را رسم کهن می‌داند، ولی در «ریگ-ودا» اشاره شده است که در روزگار ودایی این رسم ملایم‌تر شده و به آن‌جا رسیده بود که زن بیوه می‌بایست قبل از سوزاندن جسد شوهر لحظه‌ای بر پشته هیزمی که برای سوزاندن شوهر گرد آمده دراز بکشد. از «مهابهاراتا» پیداست که این نهاد را به شکل اولش بازگردانده‌اند، و در این نیز هیچ ندامتی نمی‌بینند؛ چندین نمونه از ساتی می‌آورد و این قانون را بنا می‌نهد که بیوه پاکدامن نمی‌خواهد بعد از مرگ شوهرش زنده بماند، بلکه با غرور پا به آتش می‌گذارد. قربانی با سوزاندن همسر در گودالی انجام می‌گرفت، یا چنان‌که در میان «تلوگو»های جنوب مرسوم بود، او را زنده زنده در گور می‌کردند.
«استرابون» گزارش می‌دهد که در زمان اسکندر رسم ساتی در هند رواج داشته است، و یک قبیلهٔ پنجابی، به نام «کتایی»، ساتی را به شکل قانون در آورده بود تا همسران را از مسموم کردن شوهران باز دارد.

ویل دورانت در رابطه با این رسم می‌نویسد: ظاهرا در آغاز برهمنان با آن مخالف بودند، بعد آن را پذیرفتند؛ و سرانجام هم برایش یک ضمانت اجرایی دینی تراشیدند، به این معنا که آن را به پیوند ابدی زناشویی تعبیر کردند. زنی که یک بار با مردی وصلت کرد تا ابد از آن اوست، و در زندگانی‌های بعدی هم به او خواهد پیوست. در راجستان تملک مطلق زن شکل جوهر به خود گرفت، و آن چنان بود که چون راجپوتی با شکست روبرو می‌شد، پیش از آنکه در نبرد به سوی مرگ رود، همسرانش را قربانی می‌کرد. این رسم در دورهٔ سلسلهٔ تیموریان هند، به رغم تنفر مسلمانان، رواج یافت؛ و حتی اکبر شاه قدرتمند هم نتوانست آن را براندازد. یک بار خود اکبر شاه کوشید که نوعروس هندویی را که می‌خواست خود را بر توده آتش نامزد مرده‌اش بسوزاند از این کار باز دارد؛ اگر چه برهمنان هم مانند شاه از آن زن خواستند که این کار را نکند، باز او بر آن اصرار ورزید؛ چون شعله‌های آتش به او رسید، دانیال ، پسر اکبر، به گفتگوی با او ادامه داد، اما او پاسخ داد که "آزارم مکنید، آزارم مکنید.» بیوه دیگری که درخواست‌های مشابهی را رد می‌کرد، انگشتش را روی شعله چراغ گرفت تا تمام انگشتش کاملا سوخت؛ و هیچ نشانی از درد از خود آشکار نساخت؛ و، به این طریق، تحقیر خود را به کسانی که او را به ترک این رسم اندرز می‌دادند نشان داد. گاهی در ویجیه‌نگر رسم ساتی شکل عمومی به خود می‌گرفت؛ نه یکی یا چند تن از همسران، بلکه تمام همسران بسیار امیری یا سرداری با او به کام مرگ می‌شتافتند. «کونتی» گزارش می‌دهد که شاه سه هزار تن از دوازده هزار همسرش را سوگلی خود کرده بود "به این شرط که، به هنگام مرگ او، آن‌ها هم داوطلبانه خود را با او بسوزانند، و این را برای آنان سرفرازی بزرگی می‌دانستند.“ توضیح این نکته که چگونه بیوه هندوی قرون وسطایی را، با تلقین و اعتقاد و امید به وصل مجدد با شوهر در زندگانی دیگر، به ساتی راضی می‌کردند، امری دشوار است.

«ساتی» را به انگلیسی Suttee می‌گویند، اما Sati درست‌تر و به معنای «همسر وفادار» است.

اسطوره ساتی: «ساتی» رسم تدفین آئین هندوئیسم است که واژه آن از نام الهه «ساتی» که به "داکشایانی» نیز شهرت دارد گرفته شده است، «داکشایانی» همسر اول الهه «شیوا»، مهم‌ترین الهه هندوئیسم بود و از آن‌جا که نمی‌توانست تحقیر شدن همسر خود را توسط پدرش تحمل کند خود را کشت.

واژه شناسی ساتی و سَتی:
واژه «ساتی» از ریشه سانسکریت «سات» یعنی «بودن» است. شکل اسمی آن «ساتیا» به معنی «حقیقت» است. معانی دیگر آن عبارتند از: واقعی، اصیل، صمیمی، وفادار، پرهیزکار، پاک و خوب، به حقیقت پیوسته. منفی آن «ا – ستی»، همسر بی‌وفا و آلوده دامن معنی می‌دهد.
در لغت‌نامه دهخدا، روبروی معنی «ساتی» چنین آمده است: الهه هندی، دختر داکشا، همسر شیوا. چون پدرش شوهر او را تحقیر کرد، ساتی خود را در آتش انداخت.
و همچنین در مدخلی دیگر آمده است: در نزد مصریان قدیم، فرشته‌ای است موکل بر ارواح. در آثار باستانی مصر تصویر او در حالی که روح به صورت مرغی بر زانوی او نشسته، دیده می‌شود.

ساتی (سَتی) در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی هم به شیوه‌های گوناگون دیده می‌شود.
واژه «است»، در زبان فارسی فعل مضارع و مصدر زمان گذشته آن، «بودن» است. «است» در فارسی میانه ast و در فارسی باستان، در اوستایی و سانسکریت asti بوده است.
به نظر می‌رسد، «است» فارسی امروزی با «سات» سانسکریت به معنای «بودن» هم‌ریشه است.
«سَتی» در زبان فارسی به معنای «بانو» است که به احتمال قوی، تغییر یافته همان «ساتی» است و فراموش نکنیم که ساتی علاوه بر این که این یک رسم به شمار می رود، به معنای بانوی وفادار و عفیف هم هست. از این‌روست که «مه سَتی» یا «مَه سَتی» از نام‌های ایرانی برای دختران است و به معنایِ «بانوی بزرگ» معنا یافته است.
در لغت نامه دهخدا، برابر واژه «مهستی» (مَه سِتی) داریم: مه مخفف ماه و مهستی به معنای ماه خانم و ماه بانو.
از طرفی نام دخترانه‌ای نیز وجود دارد که با تلفظ «مَهَستی» ادا می‌شود. معنای «مَهَست» چنان‌که در لغت نامه دهخدا آوره شده، به معنای سنگین و گران و مهترین و بزرگترین است. اما این‌که آیا مَهَستی می‌تواند از ریشه مَهَست باشد، موضوعی است که جای بررسی بیشتری دارد.
واژه دیگری که در فرهنگ دهخدا دیده می‌شود «ستی» است که با این توضیح ذکر شده است: "برای خطاب به زن آید." نام دختر حضرت موسی بن جعفر و همچنین حضرت مریم را هم سِتی ذکر کرده‌اند.

بناهایی با نام «سَتی»:
۱- یکی از اماکن مقدسه اصفهان «ستی فاطمه» است که مردم اصفهان به آن اعتقاد دارند و می‌گویند فاطمه صغری، دختر حضرت موسی بن جعفر (ع) در این محل مدفون است.
ساختمان صحن و بقعه ستی فاطمه به زمان صفویه مربوط می‌شود. در داخل بقعه ستی فاطمه و در اطراف گنبد اشعاری با خط نستعلیق سفید بر زمینه لاجوردی به چشم می‌خورد که تاریخ آن را به ۱۲۴۲ هجری قمری و زمان فتحعلی‌شاه قاجار مرتبط می‌کند. اشعار مزبور حاکی از آن است که شخصی به نام محمد علی خان، قبه این آرامگاه را ساخته است.
از بناهای دیگر این مجموعه، بقعه شاهزادگان است که در ضلع جنوبی صحن ستی فاطمه قرار دارد و بنای آن در زمان شاه عباس دوم صفوی ساخته شد. داخل آن با گچبری و سطح بیرون آن با کاشیکاری تزئین شده است. در داخل بقعه کتیبه‌ای برجای مانده که قسمت هائی از آن از بین رفته است. در این محل نوه‌های شاه اسماعیل اول مدفون هستند که در سال ۱۰۴۱ هجری قمری به دست شاه صفی یکی از سلاطین صفویه کشته شده‌اند. علاوه بر این شاهزادگان که در کودکی کشته شده‌اند، فرزندان یکی از سرداران شاه عباس اول نیز در این محل به خاک سپرده شده‌اند.

۲- در شمال میدان امیرچخماق یزد و در کوچه شیر اسدالله، بقعه‌ای وجود دارد که به نام مقبره «سَتی فاطمه» معروف است. بنای بقعه، اتاقی است با پوشش گنبدی شکل که تیزه آن با کاشی سبز رنگ پوشیده شده است. پوشش داخلی بنا از گچ است و مقداری کاشی معرق در مقرنس‌های آن به کار رفته است.
لازم به ذکر است که ستی فاطمه خاتون، همسر امیر جلال‌الدین چخماق (بانی ساخت مجموعه امیر چخماق) از سرداران و امرای شاهرخ تیموری است.

۳- آب انبار پنج بادگیری، به علت مجاورت با بقعه ستی فاطمه به آب انبار ستی فاطمه معروف است،این آب‌انبار در دوره صفویه ساخته شده و در قسمت شمالی میدان، کوچه شیخ اسدالله قرار دارد. برای پی بردن به عظمت کار ساخت آب انبار کافی است بدانیم که تنها برای ساخت مخزن این آب انبار حدود هفت هزار متر مکعب خاک برداری شده است.

منابع:

• لغت‌نامه دهخدا
• فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست؛ زیر نظر بهمن سرکاراتی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار، ۱۳۸۳
• اساطیر مشرق زمین، جوزف کمبل، علی اصغر بهرامی، تهران، جوانه رشد، ۱۳۸۳
• تاریخ تمدن، جلد ۱ (مشرق زمین، گاهواره تمدن)، ویل و آریل دورانت، مترجمان؛ احمد آرام، ع. پاشایی، امیر حسین آریان‌پور، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰

پاسارگاد: باغ های ایرانی

نگارش: دکتر کاوه فرخ/ ترجمه: حسام الدین شافعیان

پاسارگاد مرکز شاهنشاهی کوروش بزرگ بود و در اینجا بود که باغ های ایرانی پا گرفتند. باغ های ایرانی در اساس پروژه ای هخامنشی بودند که سپس با کمک مفهوم بابلی-آشوری باغ بازبینی شده و گسترش یافتند. نتیجه نهایی این گسترش پردیس یا باغ ایرانی بود. عبارت پردیس ریشه ایرانی دارد و اصلا به محوطه های شکار پادشاهان ماد اطلاق می شد.

باغ های ایرانی پاسارگاد برپایه یک سری اصول ریاضی و هندسی طراحی شدند. ۹۰۰ متر کانال برکنده از سنگ آهک ساخته شد تا آب را به سرتاسر باغ برساند. این یک سیستم آبیاری پیچیده بود که کانال های آبی سنگی و خندق هایی باز در آن در نظر گرفته شده بود تا حوضچه های کوچکی که در هر ۱۵ متر باغ تعبیه شده بودند را سیراب کند.

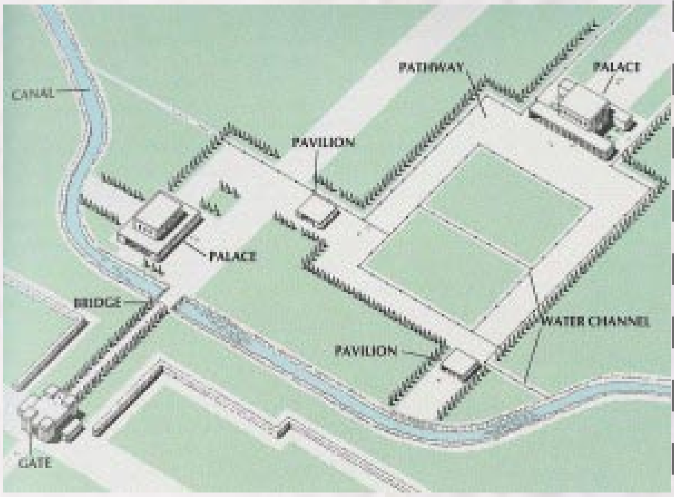

یک نمای کلی از پاسارگاد در زمان کوروش. به آبریزها و کانال‌های آب توجه نمایید. آن دو ناحیه مستطیلی باغ هستند.

خود باغ با میوه‌ها و درختان سرو و گل‌هایی چون گل سرخ، زنبق، یاس و علف آراسته بود. آریان باغ را به صورت «بیشه‌ای از همه انواع درخت ... با برکه‌هایی که دربرگیرنده یک محوطه بزرگ از چمن سبز بود» توصیف می‌کند (Arrian، Expedition of Alexander، VI، ۲۹).

مجموعه پاسارگاد در واقع محل هم آرایی و همزیستی فنون مهندسی عمران ایران (ماد و پارسی)، آسیای صغیر (مثلا ایونی‌ها) و میانرودانی بود. این مجموعه سرآغاز پروژه‌های دیگری از جمله شهر-کاخ پرسپولیس و سایر اماکن هخامنشی چون کاخی که به تازگی در تنگه بلاغی کشف شد بود.

به طور قطع باغ ایرانی در دوران ایران پس از اسلام به حیات خود ادامه داد. طراحی عمارت کلاه فرنگی شاه عباس بزرگ (سلطنت: ۱۶۲۹-۱۵۸۸ میلادی) پادشاه دودمان صفوی (۱۷۳۶-۱۵۰۳ میلادی) بر اساس همین باغ است.

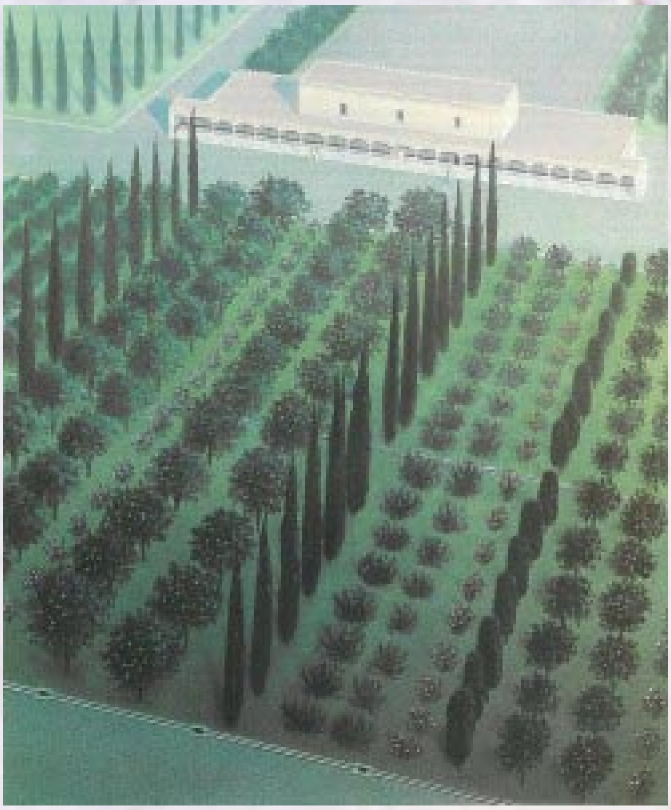

نمایی بازسازی شده از فراز یک باغ ایرانی در پاسارگاد. به کانال‌های آب دور تا دور باغ ایرانی توجه نمایید

شهرهای کوچک و روستاهای زیادی در ایران امروزی وجود دارند که باغهایی در خود دارند که از باغ‌های دوران هخامنشیان الهام گرفته‌اند.

باغ‌های کوروش تاثیر عمیقی در خارج از مرزهای ایران و به ویژه در اروپا داشتند. یونانیان پس از لشکرکشی اسکندر کبیر به ایران و احتمالا دوران سلوکیان از باغ‌های ایرانی اقتباس کردند. کلمه پارسی «پردیس» به فرهنگ لغات رومیان وارد شد و از آنجا به سایر زبان‌های اروپایی راه یافت. یونانیان، رومیان و تمدن‌های اروپایی پس از آن‌ها پارک‌ها و باغهایی با الگوی باغ ایرانی ساختند. باغ‌های خیره کننده ورسای در فرانسه، باغ‌های عجیب کاخ بلودر اتریش و باغ‌های بوتچارت ویکتوریای کانادا ممکن است هرگز وجود نمی‌داشتند اگر باغ‌های کوروش در پاسارگاد نبودند. حتی کتاب مقدس یهودیان نیز کلمه «پارادایز» (بهشت) را از واژه پارسی «پردیس» اقتباس کرده است.

تاثیر باغ‌های ایرانی در شرق دور به ویژه چین و ژاپن مشهود است که احتمالا به لطف مهاجرت پناهندگان ساسانی به چین پس از سقوط شاهنشاهی ساسانیان در دهه ۶۵۰ بود، هرچند تاثیر باغ‌های پیشین چینی را نمی‌توان نادیده گرفت.

میدان نقش جهان در اصفهان (میدان شاه سابق) از دوران صفوی

مهم‌ترین نمونه تاثیر باغ‌های ایرانی در شبه قاره هند را در کاخ تاج محل که در دوران گورکانیان مغول (۱۷۰۷-۱۵۲۶) ساخته شد می‌توان یافت.

باغ چینی متأثر از باغ ایرانی است

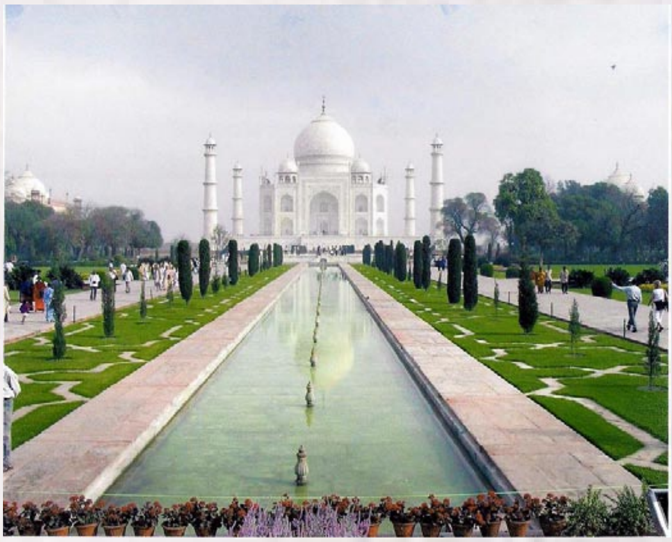

بنای تاج محل در ۱۶۴۸ به پایان رسید و میراث جهانی یونسکو است. معمار تاج محل شخصی به نام «استاد عیسی افندی» از شیراز بود. بناها هم ایرانیانی بودند که از سوی پادشاه مغولی شاه جهان و متعاقب درخواست استاد عیسی افندی به محل آورده شدند. سنگ مرمر تاج محل از اصفهان وارد شده بود. خوشنویس هم شخصی به نام «عبدالحق» بود که در سال ۱۶۰۹ از شیراز به هند آمده بود. شاه جهان به خاطر مهارت خیره کننده او به وی لقب «امانت خان» اعطا کرد. یکی دیگر از تاثیرات ایرانی قابل توجه در طراحی باغ‌ها و فواره‌های محلی دیده می‌شد. بسیاری از گیاهان باغ‌های تاج محل مستقیما از ایران وارد شده بودند. عبارت «تاج محل» خود عبارتی پارسی است.

باغ‌های کاخ ورسای در فرانسه

نقش باغ ایرانی (از نوع چارباغ) بر فرش ایرانی

باغ های ایرانی به عنوان میراث جهانی یونسکو

به گزارش خبرگزاری‌ها پرونده۹ باغ ایرانی که به صورت یک مجموعه واحد برای ثبت در فهرست میراث جهانی یونسکو سال گذشته (۲۰۱۰/۱۳۸۹) به یونسکوارسال شده بود، پس از بازبینی و مطالعه، در سی و پنجمین نشست کمیته میراث جهانی در پاریس به اتفاق اکثریت آرا و بدون مخالف مورد تایید قرار گرفت و به این ترتیب باغ باستانی پاسارگاد فارس، باغ ارم شیراز، باغ چهل ستون اصفهان، باغ فین کاشان، باغ اکبریه بیرجند خراسان جنوبی، باغ عباس آباد بهشهر مازندران، باغ دولت آباد یزد، باغ پهلوان‌پور مهریز و باغ شاهزاده ماهان کرمان به عنوان یک اثر واحد تحت عنوان «باغهای ایرانی» در فهرست میراث جهانی سازمان یونسکو به ثبت رسیدند.

گذر زمان باغ ایرانی را نه تنها از پای در نیاورد بلکه آن را جاودان ساخت.

برای مطالعه بیشتر

Chahin, M. (۱۹۷۵). Ararat the ancient kingdom of Armenia. History Today, XXV (۶), pp. ۴۱۸-۴۲۷.

Farrokh, K. (۲۰۰۷). Shadows in the Desert: Ancient Persia at War. Oxford: Osprey Publishing.

Frye, R.N. (۱۹۸۴). The History of Ancient Iran. Munich, Germany: C.H. Becksche Verlagsbuchhanndlung.

Arberry, A.J. (Ed.) (۱۹۵۳). The Legacy of Persia, Oxford: Clarendon Press.

Stronach, D. (۱۹۸۵). Pasargardae. In I., Gershevitch (Ed.), Cambridge History of Iran: Vol. ۲ The Median and Achaemenean Periods, Great Britain, Cambridge University Press, pp. ۸۳۸-۸۵۵.

باغ ارم شیراز- در تاریخ ۶ تیرماه ۱۳۹۰ در سی‌وپنجمین اجلاس کمیته میراث جهانی یونسکو باغ ارم شیراز به همراه هشت باغ دیگر ایرانی در فهرست میراث جهانی ثبت گردید.

انگیزه و خاستگاه مقام اندرزگری کرزوس نزد کورش در نظر مورخان یونانی

نویسنده: یزدان صفایی

کورش دوم، همواره نزد تاریخ‌نگاران به عنوان پادشاهی که با شاهان شکست خورده، به مهربانی و بزرگواری رفتار می‌کرده است، شهره و نامور بوده است. این شهرت و آوازه‌ی کورش، هرچند که باید برخاسته از واقعیتِ ذاتی او بوده باشد اما گاهی به صورت افراطی در نظر مورخان کلاسیک، آب و تاب داده شده است تا جایی که به شاه مغلوب، مقام شگفتانگیزی چون مشاور و اندرزگرِ کورش نسبت داده شده است. در این مقاله، تلاشِ نگارنده بر کشف و جستجوی علت و خاستگاه مقام والای کرزوس نزد کورش در نظر مورخان بوده است.

هرودوت پس از روایت نبرد دولت لیدی در برابر پارسی‌ها و فتح سارد، در قالب داستانی طولانی و کش‌دار، از احترام بالای کرزوس نزد کورش پس از شکست در برابر پارسی‌ها، سخن می‌گوید. بدین صورت که کرزوس سخنان حکیمانه‌ای ابراز می‌کند و این سخنان نزد کورش بسیار پسندیده می‌نماید. و همین نیز مایه‌ی نجات او و برکشیدن‌اش به عنوان مشاور پادشاه هخامنشی می‌شود. (هرودوت، کتاب یکم، بندهای ۷۶ تا ۹۰)

در منابع یونانی، کرزوس نزد کورش مقام مشاور پیدا می‌کند. تاجایی‌که هنگام شورش پاکتی‌یس -مسئول رسیدگی به امور گنجینه‌های کرزوس- علیه کورش، کرزوس مورد مشورت کورش قرار می‌گیرد و کورش از پیشنهادی که او در این باره ارائه می‌دهد، استقبال می‌کند. (هرودوت، کتاب یکم، بندهای ۱۵۴ و ۱۵۵). برخی از مورخان معاصر نیز کرزوس را اندرزگر بزرگ شاه نامیده‌اند. (اومستد، ۱۳۸۰: ۵۵) هر چند که گزنفون، کرزوس را تنها در مقام هم‌صحبت کورش قرار می‌دهد. (گزنفون، کتاب هفتم، فصل دوم، ص ۲۰۵)

اما در جایگاهِ نقد این روایت یونانی، باید خاطرنشان کرد که داستانِ هرودوت درباره‌ی چگونگی ارج و قرب یافتن کرزوس نزد کورش، به اندازه‌ای خیال‌پردازانه و دارای الگوهای داستانی-هیجانی است که نگارنده را مطمئن می‌سازد که منبع روایت هرودوت، گفته‌های افسانه‌ای-اسطوره‌ای رایج میان مردم لیدی بوده است. اما چنین روایت‌هایی از کجا سرچشمه می‌گیرند؟ آیا می‌توان پیشینه‌ای تاریخی برای علت به وجود آمدن داستان‌های ستایش‌آمیز از کرزوس توسط مردم لیدی، یافت؟ و اگر آری، آن چیست؟

طبق گزارش هرودوت، کرزوس دو پسر داشت، یکی از آن دو کر و لال بود، در حالی‌که دیگری از بسیاری لحاظ از جوانان هم‌سن خود پیش بود. این پسر آتیس نام داشت. آتیس که فرزند خوش‌رو و نیک‌رفتاری، برای پدر بود، در جوانی بر اثر حادثه‌ای جان خود را از دست می‌دهد.

این فرزند به اندازه‌ای برای کرزوس عزیز بود که دو سال در مرگ او به سوگ نشسته بود. (هرودوت، کتاب یکم، بندهای ۳۴ تا ۴۶). داشتن فرزند برای کرزوس اهمیت به‌سزایی داشته است تا جایی‌که او یکبار از معبد آپولون می‌پرسد که آیا صاحب فرزندی خواهد شد یا خیر؟ و هنگامی‌که پاسخی نمی‌شنود ضمن قربانی کردن و پرداخت مبلغ هنگفتی از هاتف معبد می‌پرسد که برای داشتن فرزند چه تدابیری

باید بیندیشد؟ (گزنفون، کتاب هفتم، فصل دوم، ص ۲۰۴)

احتمالاً نقص فرزند دیگر علت عزیزتر شدنِ آتیس ، بوده است و همین عزیز بودنِ فرزند نزد شاه سارد، می‌توانسته پس از مرگ‌اش تأثیر عمیقی بر شخص کرزوس بگذارد. بدون شک از دست رفتن شاهزاده‌ی جوان که می‌توانست پس از شاه، بر مردم لیدی حکومت کند، در ذهن لیدی‌ها تأثیر به سزایی گذاشته است و خاطره و یاد پسرِ جوان شاه، با ورود کورش پیروز -که کرزوس را زنده نگه می‌دارد- درهم‌می‌آمیزد و در روایت‌های شفاهی میان لیدی‌ها، کورش به عنوان فردی که به نوعی جانشین کرزوس، و مورد مشورت او قرار گرفته است، نقشِ پسر و جانشینِ از دست رفته‌ی کرزوس را به خود می‌گیرد.

می‌دانیم که ویژگی حکومت کورش، پذیرفته شدن از سوی ملل مغلوب با رضایت خاطر خودشان بوده است. (دیودور کتاب نهم، ۲۴. بریان، ۱۳۷۹: ۱۲۳) و در مورد مردم لیدی، این پذیرفته شدن، احتمالاً به دلیل تجسم پسر کرزوس در قالب کورش بوده است.
در بررسی رفتار کورش با کرزوس، یک احتمال آن است که کرزوس توسط کورش کشته شده باشد.
در سالنامه‌ی نبونید، طی گزارش‌های سال نهم (۵۴۷ پ. م) ضمن گزارش لشکرکشی کورش به کشوری که نامش به صورت ناقص آمده: «لو...» اشاره شده که شاه آن کشور به دستور او کشته شده است. (Oppenheim، ۱۹۶۹: ۲۶۵-۳۱۷)
اگر نام این کشور را که ناقص به ما رسیده است، لودیه (=لیدیه) فرض کنیم، دلیل دیگری بر اختراعی بودنِ نقش مشاوری کرزوس خواهد بود چرا که در این صورت، کرزوس پیش از آنکه فرصتی داشته باشد که به کورش پند و اندرز بدهد، به دستور او کشته شده است. اما نگارنده چندان اصراری بر این خوانش، و نتیجه‌ی حاصل از آن ندارد و بر اساس پژوهش‌های تازه‌تر با این احتمال موافق نیست چرا که این پژوهش‌ها خوانش جدیدی از این واژه و نتیجه‌گیری دقیق‌تری ارائه می‌دهند:
بر خلاف دیدگاه رایج حرف اول نمی‌تواند «Lu» خوانده شود که نیازمند این است که به صورت[Lu [ud-di خوانده شود تا از آن لیدیه گرفته شود. تطبیق دستخطها نشان می‌دهد بدون شک، آن کاراکتر حرف «Ú» را نشان می‌دهد و تنها بازسازی ممکن [-ŭ raš-u] – اورارتو- است. یعنی بر اساس سال‌نامه‌ی نبونید، کورش، پادشاه اورارتو را از میان برده است و نه کرزوس، پادشاه لیدی را. (Rollinger، ۲۰۰۴: ۵۱-۵۶)
همچنین تصویری وجود دارد که کرزوس را بر روی کومه‌ای از هیزم نشان می‌دهد که پیکر دومی در حال آتش زدن هیزمها است. این تصویر بر روی گلدانی نقش شده است که اکنون در موزه‌ی لوور پاریس قرار دارد و از ناحیه‌ی ولچی Vulci به دست آمده، مربوط به پانصد پیش از میلاد، است و اثر هنریِ نقاشی به نام موسون Muson است. (همایون: ۱۳۵۵: ۴۳-۴۴.) این تصویر نیز کرزوس، را طوری نشان می‌دهد که گویی با اراده و خواست خود، قصد آتش زدن خویش را دارد و در نتیجه، جمله‌ی «که شاه آن کشور به دستور او کشته شده است» از «سالنامه‌ی نبونید» نمی‌تواند اشاره‌ای به کشته شدن کرزوس باشد. . همچنین روایت هرودوت، مبنی بر آماده سازی آتش به دستور کورش (هرودوت، کتاب یکم، بند ۸۶) نمی‌تواند معتبر باشد. به ویژه که به گفته‌ی همو پیش از گشودن سارد، کورش از سربازانش خواسته بود که کرزوس نباید آسیب ببینند. (هردودت، کتاب یکم، بند ۸۰)
کرزوس نیز موفق به خودکشی نمی‌شود و به گفته‌ی کتزیاس در واقع کورش، کرزوس را با احترام پذیرفت و در نزدیکی اکباتان، شهر بزرگ «بارنه» را در اختیار او گذاشت. (خلاصه‌ی تاریخ کتزیاس، کتاب چهارم، بند ۸)

بنابراین، نگارنده، روایت منابع یونانی را مبنی بر اینکه کورش، کرزوس را زنده نگه داشته است، می‌پذیرد اما ارج و قرب او را نزد کورش تا حدِ یک مشاور برجسته، برگرفته از روایت‌های رایج میان لیدی‌ها می‌داند که آن نیز متأثر از بازآفرینی کورش به عنوان فرزند از دست رفته‌ی شاه ایشان بوده است.

کتاب نامه

هرودوت،،۱۳۸۳. تاریخ هرودوت. ترجمه‌ی هادی هدایتی.تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
هرودوت، ۱۳۸۹. تاریخ هرودوت، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر. تهران: اساطیر.
گزنفون، ۱۳۸۸. کورش نامه، ترجمه‌ی رضا مشایخی. تهران: علمی و فرهنگی.
فوتیوس، ۱۳۸۰. خلاصه‌ی تاریخ کتزیاس از کورش تا اردشیر، ترجمه‌ی کامیاب خلیلی. تهران: کارنگ.
ا.ت.اومستد. ۱۳۸۰. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه‌ی محمد مقدم. تهران: امیرکبیر.
پی یر بریان، ۱۳۷۹.تاری امپراتوری هخامنشیان از کورش تا اسکندر، ترجمه‌ی مهدی سمسار. تهران: زریاب
غلامعلی همایون، ۱۳۵۵. کورش کبیر در آثار هنری اروپاییان. تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.
Oppenheim, A, Leo. “Babylonian and Assyrian Historical Texts.” In Ancient Near Eastern Texts Relating to the old Testament. Edited by J.B.Pritchard, Princeton University press, ۱۹۶۹.
Rollinger, Robert. The Median “Empire” , the End of Urartu and Cyrus' the Great Campaign in ۵۴۷ B.C. (Nabonidus Chronicle II ۱۶). In Proceedings of the ۱st International Conference on Ancient Cultural Relations Betweens Iran and West Asia, Tehran ۲۰۰۴, in press.

شناساندن نسک «شاعر و پهلوان در شاهنامه»

نویسنده: مریم ا. جعفری

شاهنامه، یادگار گران سنگ فردوسی بزرگ در طی بیش از یک هزاره از سروده‌اش هم چنان مورد توجه بسیاری از پژوهشگران ایرانی و انیرانی است. بارها شاهنامه و پدیدآورنده‌اش، فردوسی، از دیدگاه‌ها و نگرش‌های متفاوت مورد واکاوی قرار گرفته‌اند. یکی از چالش برانگیزترین موضوعات موردبحث، بن مایه‌ای است که فردوسی از آن برای سرودن شاهنامه‌اش بهره برده است. سال‌هاست که پژوهشگران با بررسی نسخه‌های خطی شاهنامه در کتابخانه‌ها و موزه‌های جهان چون شاهنامه‌ی موزه‌ی بریتانیا، شاهنامه‌ی کتابخانه‌ی ملی سن پترزبورگ، شاهنامه‌ی قاهره و نسخه‌ی نویافته‌ی کتابخانه‌ی مرکزی ملی فلورانس در تلاش‌اند تا نسخه‌ای از شاهنامه را فراهم آورند که بیشترین همانندی را با شاهنامه‌ی سروده‌ی فردوسی داشته باشد.
شماری از پژوهشگران بر این باورند که شاهنامه از بن مایه‌ای مکتوب به نام خدای نامه که در زمان ساسانیان گردآوری شده بود بهره گرفته است و در واقع فردوسی این نسک را به نظم درآورده است. ولی شماری دیگر باور دارند افزون بر این بن مایه‌ی مکتوب که در جای جای شاهنامه از آن یاد شده است شاهنامه بن مایه‌ی دیگری نیز دارد و آن بن مایه‌ای شفاهی است که به صورت سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است و در زمان فردوسی موبدان و دهقانان میراث دار آن بودند، کسانی که فردوسی بارها نامشان را در سروده‌های خود می‌برد.

چالش دیگر در میان پژوهشگران پیوند داستان پهلوانان از جمله رستم با داستان شاهان است. گروهی برآنند از آنجا که داستان رستم و دیگر پهلوانان خانواده سام در خداینامه جایی نداشته اصالت تاریخی ندارد و برای آن جنبه استوره‌ای قائل هستند. گروهی نیز برآنند که خاندان سام پهلوانانی در بیرون از مرزهای ایران بوده‌اند و داستان آنان از داستان شاهان ایران جدا بوده که بعدها فردوسی با چیره دستی این دو داستان را با هم ترکیب نموده؛ مطلبی که در نسک «شاهنامه‌ی فردوسی، ساختار و قالب» نوشته‌ی «کورت هاینریش هانزن» (Kurt Heinrich Hansen) با برگردان کیکاووس جهانداری به آن پرداخته شده است. ولی شماری نیز باور دارند که داستان پهلوانان و از جمله رستم در سنت شفاهی مردم (دست کم از زمان پارتیان) وجود داشته و در پیوند با داستان شاهان می‌باشد.

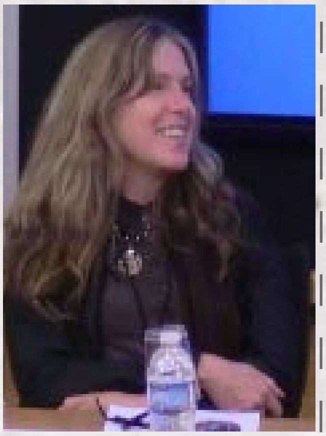

از جمله کسانی که باور دارند داستان شاهان و پهلوانان در سنت شفاهی مردم از سالیان دور وجود داشته بانو «الگا دیویدسن» (Olga M. Davidson) می‌باشد. ایشان در نسکی که در این نوشتار به شناساندن آن پرداخته شده به طور مفصل به این موضوع می‌پردازند.

دکتر الگا دیویدسن

بانو دیویدسن متولد ۱۹۵۲ در آمریکا، استاد زبان‌های فارسی و عربی، مطالعات زنان، زبان و ادبیات اوستایی، پهلوی، سغدی، سکایی، یونان باستان، لاتین، ادبیات تطبیقی، شعر مردمی (فولکلور) و شعر شفاهی در دانشگاه برَندایس (Brandeis) آمریکاست که به پژوهش‌های ایرانی و فرهنگ ایران دلبستگی فراوان دارد و بخش مهمی از زندگی و دارایی خویش را صرف شناختن و شناساندن فرهنگ کهن ایرانی نموده است. ایشان در سال ۱۹۸۳ مدرک دکترای خود را با دفاع از پایان نامه‌اش با موضوع «تاجبخشی در شاهنامه» از دانشگاه پرینستون (Princeton) در رشته‌ی مطالعات خاورمیانه دریافت کرده است. همچنین او یکی از اعضای هیات مدیره دانشنامه‌ی ایرانیکا و مشاور کتابخانه‌ی ایرانیکا در بخش سنت‌های فکری است.

نسک «شاعر و پهلوان در شاهنامه» (Poet & Hero in the Persian Book of Kings) نوشته‌ی دکتر الگا دیویدسن توسط دکتر فرهاد عطایی به فارسی برگردانده شده است. این نسک در ۱۹۹۴ توسط دانشگاه Cornell به چاپ رسیده است.

دکتر فرهاد عطایی متولد سال ۱۳۳۲ در تهران، مدرک کارشناسی خود را در رشته‌ی اقتصاد در سال ۱۳۵۴ از دانشگاه ایالتی نیویورک، مدرک کارشناسی ارشد خویش را در سال ۱۳۵۶ در رشته‌ی امور بین الملل (گرایش توسعه) از دانشگاه اوهایو، مدرک دکترای خود را در سال ۱۳۷۱ در رشته‌ی مطالعات خاور نزدیک از دانشگاه برکلی کالیفرنیا و مدرک فوق دکترای خویش را در سال ۱۳۸۰ در رشته‌ی مطالعات خاورمیانه از دانشگاه هاروارد دریافت نموده است. ایشان هم اکنون استاد و هموند هیات علمی روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشند.

دکتر فرهاد عطایی

افزون بر این نسک، دکتر عطایی نسک دیگری از بانو دیویدسن با نام «ادبیات تطبیقی و شعر کلاسیک فارسی» (نشر فرزان/۱۳۸۰) به فارسی برگردانده است. همچنین مقالات زیادی از ایشان در زمینه‌ی روابط بین الملل و مطالعات خاورمیانه در نشریه‌های ایرانی و انیرانی به چاپ رسیده است.

پس از پیشگفتار مترجم، پیشگفتار پروفسور گرگوری ناج (Gregory Nagy) همسر بانو دیویدسن آورده شده است و به دنبال آن پیشگفتار بانو دیویدسن و در ادامه نُه هات پیش روی خواننده است:

هات نخست: اعتبار فردوسی شاعر

هات دوم: اعتبار شاهنامه‌ی فردوسی

هات سوم: میراث شعر شفاهی فردوسی

هات چهارم: کتاب شاهان، حماسه‌ی پهلوانان

هات پنجم: شاه و پهلوان

هات ششم: رستم، پاسدار حکومت

هات هفتم: موضوع پدری پیشرس و نارس در داستان رستم و سهراب

هات هشتم: «دیوسکوریسم» بین پدر و پسر، سرمشقی برای اقتدار در شاهنامه

هات نهم: بزم و رزم؛ بهترین مناسبت برای شاعر و پهلوان

پس از این نُه هات چند خطی به عنوان سخن پایانی آورده شده است و در پایان پیوستی با فرنام «تحلیلی فرمولی از نمونه‌هایی برگرفته از شاهنامه‌ی فردوسی» به نسک افزوده شده است.

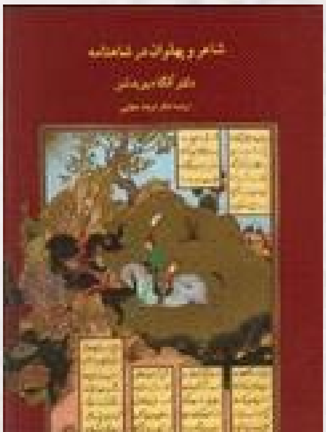

نسک «شاعر و پهلوان در شاهنامه» در ۲۲۲ رویه توسط انتشارات نشر تاریخ ایران برای نخستین بار در زمستان ۱۳۷۸ با بهای ۱۴۰۰ تومان (هم اکنون ۵۰۰۰ تومان) وارد بازار نسک شده است.